الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE3533

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین. والصلوة والسلام علی
رسوله سیدنا و رسولنا محمد و آله و اصحابه
و اولیاء امته اجمعین

اما بعد واضح باد که این رموزی چند است متعلق قصیده
غوثیه که بر دل و زبان عارف کامل حضرت شیخ محمد فاضل
کاکاوسی قدس سره وابسته بکاتب الحروف القا شده و نامش رموز جهریه است
امید از سالکان با اخلاص بعد حیات جناب حق سبحانه به برکت قدم پاک
سلطان الاقطاب امام الافراد شاهنشاه محی الدین عبد القادر

حسنی حسینی جیلانی رضی الله عنه وارضاه عنا آن فاضل علامه
واین احقر جامع آن اسامی را در زمره خدام کرام آن قطب الاقطاب
محشور سازد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام لایزال / ذات او مستجمع جمله کمال
آنکه بود در این جهان و آنجهان / هست یکتا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سقانی الحب کاسات الوصال
فقلت لخمرتی نحوی تعالی

داد ساقی از می حب خدا / کاسهای وصل بی ریب مرا
پس بگفتم کای شراب با صفا / بی تحاشا به سوی من آ

بدانکه در سقانی الحب اشارتست بآن و در صیغهٔ ماضی که
دلالت میکند برین است بآنکه باده نوشی آنحضرت ازلی و ابدی
بود و از وجود حسی بالاتر بود چنانچه بیکبار دیگر [illegible]

قَبْلَ الْقَبْلِ قَطْعاً مُحِبّاً دیگر در نسبت اثر ادیا و متکلم رمز فردیت
آنجناب است که در ظهور شریعت است انا فرد الفرد لا شریک لی
دیگر در نسبت ساقی بجانب محب که مراد از عشق حقیقی بصفات
رمز است بآنکه عوش ربانی را عشق خود طالب است چنانکه دیگران
خود طالب عشق باشند و اگر مراد از حبیبه صمد رمینی ذاتی مفعول
است پس مقصود ذات نبی صلی الله علیه وسلم است که محبوب
حقیقی بانسبت دیگران همه طفیلی اند یعنی آنکه بود که فوشما تیه
مراد محبوب حقانی و ساقی ربانی صلی الله علیه وسلم کاسهای
وصول را در شوق رسانیده بود که مربی حقیقی من بدون ذات مطهر
است که مراد من در دو توانند که مراد ذات الله بود و در هر دو جا
اطلاق ساقی و محبوب از روی معنی و حقیقی صحیح است در این
هر دو تقدیر تصرفاتی که در این کلام است زبان خامه از بیان آن
عاجز است و در جمع آوردن کاسات بآنکه برای وصول الی الله
من سلوکها بسیار است مثلا مریدی را یک سلوک کشوده و مرید
دیگر را سلوکی دیگر و علی هذا القیاس و اظهر آنست که مراد از کاسات

وصال تمام سلوکهای اولیاء الله یا شد یعنی نوشانید مرا جام معانی وصال

یا آموخت مرا همه سلوکهای وصول ذو الجلال پس هرکه بخواهد از من

آموزد و شمع رهروی از پرتو ضیای من افروزد چنانچه ابیات قریبه

ناطق و باین مضمون واثق ست و در لفظ قلت اشارت ست

بآنکه رتبه صحو و هوشیاری آنجناب را در هر درجه حاصل بود چنانکه

از نوشیدن شراب سکر دیگر دهوشیاری خلل نپذیرد و در

پاسخ اضافت خمرتی و نحوی رمزست که شراب محکوم ست و

نیز رمزست بآنکه شراب عشق نیز از جمله مریدان و طالبان این

درگاه است و آمد و رفت او را در این درگاه است هر جا که بخواهم

میفرستیم و نیز رمزست که شراب هم نزد ما صورت و شکل شده می آید

چنانکه همه چیزها از آفتاب و ماه و سال و دین و شریعت و طریقت

و غیره ذلک نزد آنجناب معلی القاب بصورت و شکل گرفته

می آمدند این از احوال و خوارق آنحضرت باید دریافت و

در بیت فرمان تعالی رمزست بسوی ابتدای سلوک و انتهای

سلوک زیراکه اول طریق سلوک جذبه عشقی نیست

چنانچه آید روشن شود و گشود هویدا گردد و فکر وصال حق
بانکه حقیقت بارت من موجب وصال است و در سلوک
کمال است و در انتقال رفعت است بانکه همه را دوست داشتن
جوانمردی است گویا در این لفظ اشتمال و لذت عشق پیدا

ست و ستین الثنی فی شکل

فهمت بسکی بالسوال

از درون خم شراب باصفا | جلوه گر شد در میان کاسها
مستی من کرد در یاران اثر | هر شب من زان باده مست و خجل

بدانکه مرجع گفته شد از ناتوانی ساقی ... و

از جام ... شراب عشق را هم ... و

و ... شراب ... برای

... ظاهر و باطن است ... از آن ... و

گشته جلوه جمال خدا ... الله ... الان ... و

چنانچه تحقیق ... الصلوات والسلام ... برای اشاره

خلایق بود و دیگر نزول هزار ترقیات است زیرا که هدایت
کسی را بجا دست تلقین افزودن بود ع اگر شراب خوری جرعه فشان
بر خاک بود مستی که یعنی روان شدن است رهرست یا که
طالبان بارگاه ربانی و حاجی شود همین که سعی کرده‌اند
روان شده‌اند اگر چه مرده بودند زنده جاوید گشته‌اند یا آنکه
اگر این معنی شراب آب حیات است مراد طریقت عالی
را یعنی نوشانیدن شراب این چنین بود که هرگاه جرعه نوشانید
و من از دست او شراب خوردم اگر فهم این طریق گرفتم که شود
مانند شراب من اول داده و باقی خورده را بپایان داده
در این وقت مناسب بود و فرمان ظاهر است و اگر این معنی
عبارت از جلوه ارشاد بود یعنی هرگاه نوشانید مرا ... ساعت
وصال که موجب کمال بود و مرتبه اکمال در آمد و جلوه داد و
داد و در کاسها توبه ساقی حقیقی جوش زد لیس قصد که هم
نوذل داد و مستی و جذبه ایجاد داد هم وقت شود و هم آن
شراب را میان طالبان و باده نوشان بس هرکه بقدر

استعداد خود از جلوهٔ جمال و شراب لال من یافت و بر هر ذره
وسعت حوصله یافت این معنی اظهر ست و در لفظ فی کئوس که
بیدرست به تبادر بودن شراب اشارت ست بانکه در طریق ما
بشارتی طالبان را میخواهد این که آمد بمدعا رسید محنت کم و فتوح بسیار شرابهای
صافی در کاسها ریخته و بزم آراسته بآن طالبان بیائید وای
خشک لبان تشنه کامی کجائید و نیز فی در فی کئوس که دلالت دارد
بر احاطه و ظروف رمز ست که شراب صافی عشق ما هرچند سینه آتشته جگر تاب
است اما از ضبط شرع و ورع بیرون نیست و توانند که مراد از
کئوس سینهای پیران بود یعنی تربیت من از سر دو جهان ساقی
عرفان ست باین طریق که همه پیران حامل نسبت باطن یکیست انوار
و اسرار الهی را در کاسهای قلوب صافیه نموده آن فیض محمدی
صلی الله علیه وسلم را بمن رسانیدند و مانند ودیعت دار الله
امانت را بما سپردند و در کلمهٔ فا رمز ست بانکه قصد دل دادن
یا مستی شراب بی تراخی بود یعنی همین که شراب بما رو آورد داد
بعد عاشق کو قسمت بین الاحباب رسانیدیم و توانند که معنی چنان بود

از خود خود هم پس از آن بیاران دادیم مناسبت ابیات باین معنی الصدق است
اگرچه معنی اول افید و اولی است که بگوئی هرگاه شراب عشق بمن آورده
او را بمستی خود جلوه افروز کرده استعداد و قسمت دادم این معنی قبول
است و این معنی از ابیات لاحقه نیز ظاهر شود و قدوة السالکین رضی الله تعالی عنه
در وقت شراب بحقیقت تحقیقی تمکن داشتم بیشتر مستی را انتها دادم اما در مجلس
ارشاد و حقیقهٔ نامرئی نگذاشتم و جمیع الموالی رضی الله عنهم بآنکه بر دوش
اشهاد دادیم و بزم افروزی دادم —

فقلت لسائر الاقطاب لمّوا
بحالی وادخلوا انتم رجالی

پس گفتم سائر اقطاب را / مژده باد هم احباب را
ملحق بیائید در آشنائی فنی / که شما هستید مردان طریق

این بیت شریف برای ترغیب اقطاب بر آوردن ابتهاج است
که آن انتها و مراتب وصول الهی بود یعنی هر که رسیده ابتدا این بکمال
رسید و همین پس بگفتند یا که شراب بنوشید در مستی تا شید تا رقی

ترقی بکنید و بدانید که از مقام شما مقام دیگر بلند تر است از اینجاست که فرموده اند فرق ما بینی و بین الاولیاء فرق الارض والسماء و درین دفع تردد بعض اقطاب بود یعنی تردد ها را دفع کنید و شراب را بنوشید و درین رمز ست بآنکه سالکان بعض اوقات حال خود کمال نماید هرچند که بالای آن مراتب دیگر بود و بدانکه نکته عالی ست در البسو جالی یعنی فرود آئید متلبس بحال من یعنی شما را الحال آن نیست که خود بحضور ما توانید آمد اول خلعت پرتو جمال ما بپوشید بعد ازان در بزم ما بیائید و شراب حقائق را بنوشید و در صیغهٔ جمع رمز ست بآنکه یکجا شده همت ورزید که فی الجماعة برکة یعنی یک یک تاب ندارید که جماعت جماعت بیائید و شراب را آماده باشید که بحر در جوش ست یک موجه ازین بحر بی پایان الهی هزار ساحل نشینان استغنا را یکمرتبه مدهوش کرده با هوش خواهد آورد و در حکم بدخول که از خود و از خلو فرموده اند رمز ست که اقطاب را تاب نبود که بی اجازت آنجناب قدس در بزم شریعت خود را بیدا آورند آری حاجبان آداب کی روا میدارند که در بارگاه سلطان السلاطین و کارگاه سید الاساطین بحکم در آیند و رجال جمع رجل ست بمعنی مرد

یعنی شما مردان باشید خوف مکنید در بزم ما آیید و اگر یعنی پیاده بود
معنی چنین شود که شما پیادگان لشکر باشید پادشاه اگر پیاده را خطاب نماید
از فضل دور نبود لیکن و قابت پیادگان سوار فرماید درین وقت رمز است
بآنکه لشکر ما باشید و با وجود این جلالت شان شما را خطاب نموده در بزم
خود آورده ایم و نیز رمز جلی است بآنکه دیگر اقطاب پیاده گفته اند آنجناب پادشاه
است بنگر که از پیاده ما شما را چه قدر راه است سبحان الله و بحمده -

وهبوا واشربوا انتم جنودی
فساقی القوم بالوافی ملال

پس بنوشید هم می که من خورید	زانکه من شاهم شما چون لشکرید
ساقی خمخانهٔ فیض خدا	جام مالامال بخشیده مرا

در بهوا رمز است بآنکه شراب نوشیدن بی تاب است خبردار باشید
و خود را در قصد خود ثابت دارید مبادا از خود روید و در اشربوا
عطف رمز است بآنکه جدا از هم و قصد تفاوت نکنید همین که قصد کرده
بنوشید یعنی جمع کنید و اراده و نوشید که یکی از اینها کارگر نباشید

شرب بی اراده درخت بی آب با اراده بی شرب یعنی بی تخم وچون مقید
برمانه نکرده اند دلالت اطلاق میتوان فهمید ودر گفتن این سخن باید اندیشید
ودر انستم که صیغه خطاب است رمزیست که تمامه بلا دو قرنی وبوادی
واقطاب آنجا با ایران حضرت بوده اند چنانچه در قرآن آمده کنزو لتا
علی حکم القتال فرموده اند ودر انستم حنودی رمزیست بانکه از اولیاء
طریقت از هر طریقه لشکرها حاضر بوده اند وآنجنابان با فیروز تاج محبوب بی تخت نشین
سلطانی کامل بودند هر طرف حکم شاهی جاری بوده وباشد ودر هر
چار سو نسیمات آن گلزار سرمدی فایح وساری غنچه هر دلی از امتقد
مفتوح وگلبن هر جانی ازان باد صبا فتوح ومراد از ساقی القوم
ذات النبی صلی الله علیه وسلم ست چنانچه شربتم فضلتی باین مشعر ست
یعنی قصد کنید وبنوشید وبدانید که شراب ازخوردن ناکم شده ست
نه بلکه در جوش ست ما خورده ایم وفضله پس خورده بشما داده
ایم ساقی در جوش وشراب جوش در جوش زیرا که شراب عشق الهی
در زمان انبیاء سابقین قطره بوده ودر زمان حضور سرور انبیا علیه
وعلیهم الصلواة والسلام دریا شده درون هر دلی نهری ازان روان شده

و تواند که مراد از ساقی القوم ... آخرهم شربا ... از ان تعالی ...

بشود والله تعالی اعلم بالصواب

ترجمه فصلی من فصول سکیاتی

ولا یشتغلوا عن الوصال

این خورشید هم ... شد است کبریا
لیک کی محصول گردد بی رجال

پس شما مشغول ... باقی ...
هر شما را آن بجا ... اتصال

پدر انکه ... کمینه ... است ... است ... فضیلت ... ا

را تحقیق است شار بیان خود ظاهر ... البیان از ... روی ...

و ... ست با ... ... را ...

... ست در ... ...

... فصلا ... قدس ... را ... گرفت ... ...

اصلی او ست و دیگر ان فیها ... و ... ست ... ...

مقام سکر لهم احیانا و لکن

مقام صحو فوقه مدار العال

ای مقیمانِ مقامِ ارتقا
جای من از جاهی تان بالاتر است
گرچه پس حالی بود جای شما
حال من از حال تان اعلی تر است

بدانکه مقام و حال را اصطلاح صوفیست و بعض جاها فرق مینمایند که از روی تحویل و گردش هرگاه سالک بالا رود تا آنکه روز بروز بکمال بحصول میپیوندد این را حال گویند و از اعتبار آنکه در انمقام رسد که بالای آن درجه وی گردش و تحویل نبود آنرا مقام گویند و در بعض اوقات مقام نوعی را که بالای آن تحویل و تعریف نوعی ممکن بود نیز اطلاق مقام کنند درین فرمان شریف حال و مقام بیک معنی بود چنانچه بالا فرموده اند بحالی وادخلوا انتم رجالی وآئینه میفرمایند بصرفنی الهٖ و مقام آنجناب نیابت خاص سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم حق تعالی بطفیل محبوب حقیقی خود غوث ربانی را نیابت مطلق عطا نموده پس کسیست که برابری آنجناب نماید آری صحابه کرام برتبه صحبت نبوی مستثنی اند —

أنا في حضرة التقريب وحدي
يصرفني وحسبي ذو الجلال

جان من در حضرت قرب حق است	در مقام من بمن شرکت کراست
میکند تقریر لفظ از شانی بجان	هست کافی کردگار ذو الجلال

بدانکه لفظ انا را دو استعمال هست یکی از زبان عام از راه حجوی و دیگر از زبان خاص از روی وحدت حقیقی یعنی در کلام اولیا او تعبیر جائز و ثانی عین صواب این انا آید ظهور ذات او + وان انا را خوار هم آید چار سو + این انا باشد نشان وحده + وان انا شد لا اله مستحق آله + این انا شد رونق هر دو جهان + وان انا شد صد بلا و صد زیان + و در لفظ فی که دلالت دارد بر دخول و در آمد و احاطه ظروف بمظروف مذهست تا آنکه من در بارگاه فیض دخیل کارم و محیط فیض پروردگارم سه از حضور نور نبوی تا فتی در رتبه بالا بمیدان یافتی و در لفظ تقرب که بمعنی نزدیک ساختن هست دیگر بیان رمز هست آنکه بیان مرتبه تکمیل و ارشاد میفرمایند یعنی رتبه ارشاد من از همه کاملست بیگانه اصم و لا شریکم در رتبه ارشاد و درین اشارتست باشد ها اقطاب را که شما تا حال در درجه هدایت و وصول خود باشید که ما در رتبه فیض و بامند تراییم و این مناسبت بود بحال اقطاب که از شرب فیض شاه غوث ربانی

مراتب خود دیده بشند سبحان الله تعالی شانه چه رتبه عنایت فرموده اتحاد با رسول الله
علیه و رضا عطا اینجا ست که اکابر بتحقیق فرموده اند خدای تعالی پیدا نکرده است
و پیدا نخواهد کرد مثل شیخ عبد القادر سوای صحابه کرام و در لفظ وحدی خبرست
بمرتبه یگانگی الغوث ربانی و در فرمان بصرفی و حسبی مراست بآنکه مرتبه من
و مقام من چنان ترقی دارد که در حضرت قرب الهی یگانه ام و در مقامات سلوک
فرد واقع ام زیرا که گردش و تصریف من خاص از ذات پروردگار است که
بذریعه حضور نبوی مصطفوی صلی الله علیه وسلم روز بروز در ترقی و ترقی
پیدا شده و میشود ذات او بس است مرا چنانکه استعداد من تقاضا میکند تربیت
خاص یافته و پیدا شد اینجا فرموده اند جناب غوث ربانی محبوب سبحانی لا اله
الا الله محمد عبده و رسوله خود خدا چون تربیت کرده مرا
لیک در آخر پاک مصطفی یکی کسی واقف نشد از سر و راز ما نیست زانکه
انداختم من نور خداست و رمز دیگر در اختیار جلال هست که هر که امری
با جلال بود در روی از جلال پیدا شود و باید که در آنجا آوردن ذات
مقدس او قهار ولی نور زد و الا از یک نظر سوختن هیچ و
شتابی و ... پلید زند

أنا البازي أشهب كل شيخ
ومن ذا في الرجال أعطى مثالي

ما که اندر نشر شیخ پیر شیم	در شکار شیخ بجو باز اشهبیم
گلبستهٔ میدان دین مصطفی	آنکه او را گشت شکل من نما

پیدا آنکه در توقیر این لفظ شریف یعنی باز اشهب اشارتست بآنکه در فضا
توحید و تنزیه سبحانه تعالی بلند پروازم و همه جانب نظر بسوی الطاف شاه
عزیز خویش نیازمندم و با آنکه آوارگان بادیه هوای نفس را شکار نموده
بحضرت نوازش شاه میرسانم و با آنکه هر شی را که از جلوه او باز شود و نیز از
بیرون می اندازد آنرا تا دیده اش بدیگران نمی رسانم باشیم
و در نظرگاه بهشتی می پرم هرگز کسی نشد چون من و لیکن بیار ازکی
تواند برزوان ای یار رساند و در نظر کل کرا افزود همه بیابند و
اضافت کل بسوی نکره که از بالا اشهب است آنجا مشایخ اشارتست
بآنکه از ذات اقدس همه اولیا و مشایخ همه را بالا دارد و نیکو تر
بنده حق می گشت نجات و ان همه و درست بآنکه همه را در لطف بخود
محکوم گردانیده اند و آنکه بآن اشهب بیرون آید هیچ بالای ذات

تشریف برای اشارت به جهان مرا مر تو دستی که با خرقه اکسیر عشق تو مستی کجا

و در اعطای تشالی درست باید و درین جامه‌ها متقدمین از لباس سوای صحابی تمامی جز

جز لباس صحابی کمکیان در برقد طهر بستند و از انوار باقتباس صبح دل هذین تحقیقی

جز زینت که درست اصالتم را داده اند و باقی تشریف مردان هیچ را از ذلک وا داده

زیرا که این با خاص برای من فتح میشود و دیگر آن را از توجه باکشاده اند

كساني خلعة بطراز عزّي
وتوّجني بتاج الكمال

از جنابش در بر من خلعت است
خلعتی کآن را طراز از عزت است

التفاتی کرده کار ذو الجلال
بر نهاده بر سرم تاج کمال

و در کسوت خلعت طراز عزم مرتبت اعطای لباس محبوبیت مرا انجابیان را باز گا
جناب رسالت پناه از لباس عام که دیگر اولیا را هم حاصل شده بلکه لباس خاص
بلباس مخصوص محض جمله اولیا با تعیین لا تحقیق جدا دارد و تاج که متواتر از آنجا
طریقت مرضی شده پس خلعت دوام دولت و تاج علو مدارج آنحضرت آنچه فائز شد
درست و ابراز کردن این امانی اجرای فیوض طریقه عالیه قادریه تا ابدا

که این طریقه اعظم از همه فائق و بالاتر است

وَأَطْلَعَنِي عَلَى سِرٍّ قَدِيمٍ
وَقَلَّدَنِي وَأَعْطَانِي سُؤَالِي

چون ز ما حق داد احوالی عظیم	کرد ما را واقف سری عظیم
طوق عزت داد آخر یافتم	هر مراد دل که از وی خواستم

پیدا است که در فرمان مبارک اطلعنی رمزیست باینکه ذات غوث ربانی را
الله تعالی در ذریعه کشف کلی داده و پرده از همه اسرار گشاده گویا که آفتاب
حقائق اسرار آنجناب تافته و همه ذره ذره را روشن ساخته و در وصف سر
لفظ قدیم رمزیست که در بیان آن گفته بیش تر اند که عبارت از توحید حقیقی و
وحدت وجود بود و توان که مراد از سرات حضوری باشد و توان که
مراد از سر قدیم وصول بود و در قلدنی رمزیست که خلعت ولایت و نیابت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حق سبحانه تعالی بآن غوث ربانی پوشانیده و او را
در عالم این خرقه متعالی بر دوش مبارک بفضل خود محکم نهاده و در اعطانی
سوالی رمزیست باینکه آنجناب سبحانه تعالی هر چه سوال کرده بود عطا فرمود

بعد عطا خلعت با نجابت آن آرزو و سوال را نیز عطا فرمود پس مراد
از سوال تواند که مطلق باشد پس مرشدست بدانکه هر چه از جناب الهی
خواستم مراد او و تواند که از سوال سوال خاص مراد باشد که آنجناب
غوث ربانی از حق عز اسمه در خواستند که هر که مرید من بود آتش دوزخ
برآنکس حرام گردانی و این دعا بعز استجابت رسید پس خود چون ذات فیض
سائل بود از جناب حق دعا کرد و شفیع شد شکرها باید ادا سازیم ما
در حق ما چون نموده آن دعا –

وَوَلَّانِي عَلَى الْأَقْطَابِ جَمْعًا
فَحُكْمِي نَافِذٌ فِي كُلِّ حَالِ

بر همه اقطاب والی گشته‌ام	زانکه من مولی الموالی گشته‌ام
حکم من نافذ بود در هر زمان	میدهم از خوف خالق را امان

و درین فرمان عالی مرشدست بانکه بعد از قلاده خدمت مرا نافذ حکم
نبود زیراکه اگر خدمت باشد و نفاذ حکم نبود فتح تام نباشد و
دیگر آنکه چون حکم و ولایت بر اقطاب هست دیگر ان را چه مجال که از

امر بیرون بوده باشند و در اندرون شده جمعاً گر هست بالکه ولایت
غوث ربانی بر اقطاب تمامه بود چه بر سبیل انفراد و چه بر سبیل اجتماع
و بر ولایت تمام اقطاب ولایت آنجناب فایق است سبحان الله و بحمده
و در جمیع ذات اقدس در جمله احوال یکسان نفوذ حکم عالی آنجناب گشته
هرگز الست قدمی نبود که از زیر قدمی خارج بود بلکه آنجناب جمیع الاولیا
اند و چون بر ولایت جمیع اولیا والی و بادشاه باشند پس کسی
ثانی فردی از افراد آنجناب قدس الله سره العلوم و در تفوق فی کل حال هست
بالکه در همه حال من حیث حکم آنجناب نافذ و جاری است بر وجه اتم و اکمل از
حیثیت و جهات ابتدا و انتها و قرب و بعد و شرق و غرب آنجناب قریب
و بعید برابر است اینجا سلطنت ظاهر میشود که قدم مبارک آنجناب تا غایت است
بر گردن اولیا بود و تخصیص بعض ما نه ضیافت نبود و آنچه بعض کسان تخصیص بزمانه
ساخته اند از کلام و فرمان آنجناب نشر رسیده و تواند که مراد از حال بعض
مضطلع باشد یعنی حکم نافذ است در جمله احوال ولایت جمیع اولیا
و چه یک ساعت پس حال و وقت من الی الحال و وقت نزول مستقبل
یعنی هر ولی در هر مرتبه از مرتبه من حیث ضیا هست در هر وقت تا ولایت

حقیقیہ آنجناب کہ از اول بودہ اشارت بودہ از ابتدا تا انتہا با
غوث بودی پر صفا * صد دروغا و صد عرض از نام تو دارد شفا *
و بدانکہ درین قصیدہ الغالی نسبت بحضرت القاب آنجناب یکی ولی کہ از ولایت
فہمیدہ شدہ دوم قطب الاقطاب کہ از علی الاقطاب تجھا معلوم میگردد
سوم حاکم کہ از محکمی دانستہ میشود چہارم نائب مطلق سرور انبیا صلی اللہ
علیہ وسلم تا قیامت باشد پس نائب نیر و تیرہ شب بود از نیجاست
کہ جناب معلی القاب در قصیدہ دیگر فرمودہ اند۔ افلت شموس الاولین
و شمسنا ابداً علی افق العلی لا تغرب ۔ آفتاب دیگران کردہ غروب
آفتاب ما بود دایم شہوب ۔

فلو القیت سری فی بحار
لصار الکل غوراً فی الزوال

سر خود گر افگنم با لا سری نیم | از الم دریم ہما ند ہیچ نم
بسکہ گردد سینہ ام خوفناک | آب یم غایب شود در قعر خاک

یعنی اگر پرتوہ از کمال خود بر دریا بیندازم از تواتر نور از خود دریا ہا

باوجود آن آغوش وسیع ازان تاب بی آب شود و تواند که مراد
ازین بیان قهر آسمانی بود یعنی آتش قهرها دریا را از آب بی آب
سازد و درینوقت تنبیه بود مر متکبران و متمردان را ازینها و حکم
یعنی ای جماعت مبادا تردد را پیشه شود و سازید و پرو لایت خود
نظر داشته بر خودی خود بنازید و مراد از بحار تواند که بحار ظاهری
باشد و تواند که بحار باطن یعنی قلوب اولیا بود و این لسیاق
مناسبت کلی دارد تا هر فرد را بیداری حاصل آید و نتیجه براز
و کشاید براد ازین لفظ القار مرست که شیران توجه هم دیگار
نیست ازین سبب نظری نفرمودند و را بودن لامر تاکید
رد مرست باینکه این امر از ظاهرین جماعی تردد وارد داهند اما کید
فرمودند با وقع و نمود شود و مرا دکل هر ست که ادنی قهر اینها
در اقتدار و استیصال امور عظیمه کافی باشد

ولو القیت سری فی جبال
لدکت واختفت بین الرمال

شهر خود گر افکنم در کوهها | کوهها را رود و ره اندر وهها
لیک گر دو پاره پاره آن جبال | مختفی گردند یکسر در رمال

و این لفظ شریف رمزیست بآنکه پرتو تجلیات که بر کوه طور یافت از برکات محمدیه در وجود با جلوه انداخت سبحان الله این فضل مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست و در پاره پاره شدن باآنکه انوار عشق و در اثر باطیران تمامی آنها سیماز در سر جزوی از اجزا داخلیه در آید و جز در جز نداخل قهری نموده از خود برود -

ولو انّ قرآنا سیّرت
به و انطقت من به الجبال

آنکه گردد اسرار پاک | بر در آتش که باشد نور پاک
سر دگر در آتش ناچیزم | نه جمال من کند او را هلاک

درین قرآن شریف رمزیست لطیف جلوه معجزه حضرت خلیل را علیه السلام انتجا الانوار شعله آتشی که شعله ای نمی‌سوزاند ابراهیم را و هیچ شیخ محقق الحق کزار و البیان نگاه هیچ نیست و انوار الاخبار سی

گزروزی در ملتان آتش درگرفت سید جلال بخاری رحمة الله علیه خبر یافت
که شهر ملتان میسوزد فی الحال انگشت خاکی بر آن گرفت و بسوی آتش
زد و از زبان گوهر فشان فرمود یا شیخ عبد القادر شیئاً لله و
آتش سرد شد میگویند از آن زمان در ملتان آتش نگرفته است
سبحان الله و بحمده

ولو القیت سری فی میت
لقام بقدرة المولی تعالی

مرده گر افگنم سر مرده — افگنم بر مرده افسرده
مرده قایم گردد از امر خدا — سوی من آید بدال هر کروه

بدانکه این کرامت رمز است بتحقیق معجزه عیسوی در اثر افراد
احمدی بطفیل آنسرور قافله انبیا صلی الله علیه وسلم و مرده قایم شدن
یا بکه بجود القا و حکم زنده شده قایم گردد و لهذا بقدرة المولی
تواند که متعلق باشند بر جاریست در هر وقت اشارت خواهد بود
لفنا انداز است بانوار ذات اقدس فعلاً و اراده یعنی محبه آن کمال

ظهور قادر قدرت یافته اند چه معنی عبدالقادر خواهی دریافت

و لقوا باندکه متعلق باشد بحسن بیت و دیگر ابیات مقصود و مراد باشد و

در لفظ مولی اشارت است بظهور معنی عبودیت و رافت آن تعالی

درجات و بیان آنکه در آوردن ذکر بحار و جبال و انهار و نیت چند

رازها ست اول آنکه دریا آب لطافت دارد و عمق و وسعت دارد

و زندگانی هر چیز از آب است [illegible] دارد و [illegible]

روشن است در طلب محبوب حقیقی [illegible] دارد و در [illegible]

عجبا رست هر چند روی تجاوز دارد [illegible] و [illegible] و هر چند

[illegible] ندارد و از [illegible] سالکان [illegible]

صفات موصوف باشد یعنی [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله تعالی در [illegible] تا [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] جبال

خزائن لعل و جواهر و یاقوت و غیره بود و دیگر نباتات در کوهستانها
باشد از همین قسم اولیا بعضی موجب قرار عالم باشند و بعضی مظاهر انوار
و اسرار کشوف میگردند آنجناب مقدس سره الله تعالی روزی فرموده که
جبال ظاهر و باطن بارزاد فی القادر سر مبارک از جا بیرون و ریگستان گردد
و نیز اشارت بود بآیت شریف لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعاً متصدعاً من خشیة الله سوم نار که سوزنده و نابود کننده
هر چیز است و یکی از مظاهر قهر الهی هست و در روز قیامت بروضح
بود و جوش اشتعال در وی زیاده گردد و دیگر آنکه در دنیا اجتماع انوا
است و اکثر تجلی کارها از گرمی جوهر اوست همین قسم اولیا متفاوت
مراتب مظاهر انوار و نیران اند آنجناب قدس سره با آیت اگرچه خود بدان
انداز و همه آتش آب شود بلکه برپا در دوا آتش عشق از همه آتشها
بالاست بزرگی فرموده است که اگر دوزخ فردا خلاف امر کند دوزخ
با آتش عشق سینه عشاق عذاب کنند عشق چه بود آتش
اندر سینه + عشق جوشاند دل را شکسته + چهارم سیت مرده که بیجان
بود و روی همه بتصرف رب الارباب بود پس حالی از ولی باشد

گرفانی از خود و باقی بالله است آنجا قدس پایست اگر از قهاری

باقیان بالله از اند و همه در زیر تیغ او فانی گردند و اگر از رحیمی فانی

و مرده اند اینها زنده شده اند بجان و جان نوازند و این همه تهدید

مولوی تعالی شانه است که در آنجا تجلی ظاهر شده اند از اینجا را معنی

عبد القادر بتمییده شود چه شاه عبد القادر آن نور خدا + سری

قدسی را شد ضیا + چونکه ذاتش در شهود آمد ز جود + گشت

عبد القادر از وی در صعود

وَمَا بِهَا شُهِدُوا أَنِّی ذُو هُدًی
لَمْ یَقْتَضِهِمْ إِلَّا اِتْیَالِ
وَیَجْرِی بِمَا یَأْتِی وَیَجْرِی
وَلَعَلِّی مَا قَصَرَ عَنْ جِدَالِ

هست شهری در میان شهرها | هست دهری در میان دهرها
هر که خواهد متقی گردد مگر | پیش من آید روان بی پا و سر

پس مرا گوید همه اخبار خویش | هر چه در وی نگنجد از کم و بیش
میکند اگر هر آنی قیل و قال | باورت گر هست گوش کن مقال

یعنی آنکه هر ماه و سال نزد آنجناب مشکل شده می آمد و هر چه در آن [illegible]
شدی ابراز نمودی اگر عشرت و خورمی و فراوانی مقرر بودی [illegible]
هنگام ظاهر گشتی و اگر بلیات و آفات مقدر بودی بشکل [illegible] نمودار
گشتی هر چه آن ماه و سال ابراز نمودی و آنجناب خبر از فهم و [illegible]
ظهور گشتی یعنی آنکه وزرا و دیگران شرف و زبان [illegible] با نگریستی اگر چه
غرض محض است اما بحکم الهی صورت گرفتی آن [illegible] بوده [illegible]
منکر بوده اند وزن اعمال شهادت ایام و دیگر اشیا و این را اصلی
ثابت و شرع که از معجزات [illegible] و کلام [illegible] و دیگر
چیزها از همین قسم است و آنکه آنجناب [illegible] تجلی [illegible]
نموده است —

مزیدی هو [illegible]

وافعل بما [illegible] انه تعالی

ای مرید خاص من خوشحال باش	سر حق برا اهل حق برگوی فاش
هان بکن فعلی که آن باشد مباح	اسم حق عالیست میخوانند صباح

بدانکه مرید را درین فرمان نوازش اضافت داده اند یعنی ای مرید
من پس هرکه مرید آنجناب بود سعادت دوجهانی قرین اوست زیراکه
مرید آنرا گویند که از ارادهٔ خود برآمده بارادهٔ پیر دستگیر خود مملو شده
باشد و در فرمان طرب بر فرض نیست [illegible] بجد نهمت و قصد کردن بآنجناب طرب
و خوشوقت حاصل آید و بمجرد قصد کردن غنچهٔ رهائی کشاید و در این
اصطلاح که معنی پیرو باش از همه بدخواها نست ایمائی هست بآنکه دشمنان
این بارگاه هر قدر که قصد بد اوست نمایند آخر الامر خائب و خاسر گردند
اصلا و مطلق بمریدان حقیقیه قادر بضرری نتوانستند رسانید و لفظ با
در باش اشارت بر فرضیت با ذکار و اوراد و یعنی ای مرید من خواه ذکر جهر کن
خواه خفیه و خوان التعلیم گذار بهر وضعی که باشی از زبان بش
ظاهر و باطن بتقرب خود خواهید بار فرضیت با مور مباحات شرعیه
در خوشوقت رهبر بود بقبول مبارک آنجناب و دیگران را از چیزهای بگیرید
و یاران با را از شرعیت پرسید دیگران را رتبهٔ عالی و درجهٔ متعالی

بحمایت شاه دهند و یاران ما را همین که بشرع کوشیدند بمدعا
رسیدند ازینجا معلوم شد که سعی در تجلی دین محمدی و شریعت احمدی در پیش او
تعالی بیاوه تر از زیاده است و مراد از اسم تواند که اسم الهی باشد یا اسم
نبی کریم صلی الله علیه وسلم و ظاهر این است که مراد آن باشد که نام من بلند
یعنی قدر رتبه بر فوق قدر پادشاه بود ـ

مُرِيدِي لَا تَخَفْ اَللهُ رَبِّي
عَطَانِي رِفْعَةً نِلْتُ الْمَنَالِ

ای مرید خاص من مگریز بیم — حق غفور است و رحیم است و کریم
داد ما را درجه‌های ارجمند — یافتم من آرزوی پس بلند

بدانکه در لا تخف رمز است یکی آنکه مریدان جناب تعالی را هرگز زوال
نبود و هیچکس نتواند که بر مرید آنجناب تعالی دست تسلط دراز نماید و در جمله
الله ربی عطانی رفعة رمز است بآنکه آنجناب الله عز اسمه که بجناب او
مجید و وی مراد خود نموده و غنچه را از نسیمات فضل خود کشوده است
کسی مراد بود مرید نیز در ظل جناب پیر خود مراد بود رمز دیگر آنکه دولت عظمی با نجناب

نبانك بغير بسيط ودر اوائل فنعت تكلى شريعت محمديه يا شيوعى
الله‌دن جانده کرنب من سنت سنتی علی من ذاته سرور کائنات صلی الله
علیه وسلم بلا واسطه مطلع ده ایدی سنت کشوده یا تابعی الا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ارشاد بیورمشدر

مربيهم لا ككهف وائل نائل

عمر قوم نائل عند اقبال

ای مرشد خاص من انیسی کس — خوف راه در دل بود شیخیت
ذات الالا اخیر لشیم وتشال — ز انکه سیم صاحب عزم کسال

وعین فی بالقالی بیورمشدر یا کمی مریدان مراد کبی پیران طریقیا سیورو
تو ایمکه دست تسلط دراز ثبود وینبو قلبه شیخیم یوریا یکه جنبه اولسه در کمه
ارشاد خود وحی مرید اثنی خود را مطلق القال نماید وره اتشه مقدم
تقوا نیند یا فت سبحان الله عز اسمه

لمن في السماء والأرض قد ثبت

ويشاهد السعادة فقه بكمال

طبلها می زن بر افلاک و زمین | تو فقیرا از حکم رب العالمین
بی ادب بر من نخواهد کس رسید | زانکه شاه من سعادت شد پدید

در طبل رمزها ست یکی آنکه اشاره بصوت سرمدی که انرا از زبان
مرشد کامل بطلوعم نماید رمز دیگر آنکه طبل زدن کنایه بود از صدای
ملائکه کلام ایزدی چه در آسمان چه در زمین که سید محی الدین محبوب سبحانی قطب و
ربانی غوث صمدانی ست و قدم مبارک او بر گردن همه اولیا ست و غالب حکم
او در هر امر و هر وقت نافذ اگر خواهد بادشاه را گدا نماید و تواند که از
طبل میدان اصحاب کرد و کاملان عالی فکر باشد یعنی میدان ملائکه
در آسمان و زمین بگریه تسبیح مشغول اند در آسمان فرشتگان بتسبیح و ارواح
اولیا و در زمین آدمیان و میان مریدان همه موجودات و در بلاد ربانی تا بانگ شیر
و طبل زنند بسبب خود اند در میان سلطان عبد القادر و سید محی الدین محبوب اند که
هر دو معروف یا محی دین تو محی الدین و محبوب سبحانی رب العالمین

بِلَادُ اللهِ مُلكِي تَحتَ حُكمِي
وَوَقتِي قَبلَ قَلبِي قَد صَفَا ل

هست ملک من بلاد کردگار | زیر حکمم من بود لیل و نهار
پیش ازین ساعت که حق قلب مرا | آفریده داشت وقت من صفا

بدانکه مراد از بلاد تواند که همین بلاد صوری بود یعنی تمام شهرها در حکم من اند اگر خواهم غرق کنم اگر خواهم سلامت دارم درینوقت رمز بود به بیان قدرت و قوت قاهره و رحمت عامه خود و تواند که مراد از بلاد قلوب و ارواح مردم بود یعنی همه جذب القلوب و تنویر الارواح در تصرف ماست و در اضافت بلاد بجانب ذات الله اسرارهاست یکی آنکه هر ملک مر خدا را لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس همه حکم من از روی حکم الله تعالی ست آنجناب بمعلی القاب محبوب ربانی اند میدانی ملک محب ملک محبوب بود دیگر آنکه رمز بود مر طالبان را که ملک خدا که عبارت از عالم انوار و اسرار بود در تصرف من ست و وقت من صاف ازان است بیایید بیایید هرچه آرزو دارید بخواهید دیگر آنکه رسیدن بجا رسیدن بشهرستان وصول الهی ست زیرا که همه شهرها وصول با و تعالی دائما در تعمیر است و در ملکی رمز ست بانکه الله تعالی همه عالم صوری و معنوی را در ملک و تصرف آنجناب داده لیس اینجا بمعنی

نام سلطان عبدالقادر معلوم شود و در فرمان تحت رمز ست تصرف
کمال انشاه بجا یعنی نافذ الحکم متصرف فی الوجود ذات من ست
و در لفظ تحت که یعنی پایین ست رمز دیگر است که بر دلهار صافیه
و خواطر شافیه مخفی نیست —

نظرت الی بلاد الله جمعا
کخردلة علی حکم اتصال

من نظر کردم بسوی شهرها
نهرها و بحرها و شهرها
یافتم جمله بحکم اتصال
کمتر از یک خردلی حیل و قال

بدانکه درین قران و فرمان سابق رمز ست بتسلی مریدان
یعنی ای مریدان ما از بعد ما غمگین نشوید که قرب و بعد نزد ما یکسان ست
هر جا که خواهید بود انوار ما بر شما خواهد تافت و در قول بلاد الله
رمز ست که مراد از بلاد ها شهرها ظاهر بود و هم تواند که مراد از بلاد
اسرار و انوار باشد یعنی بر اولیا ... انوار و اسرار کشوده اند همه
نزد من در رنگ دانه سرشف ست آری انا بحر لا ساحل له

گویا این معنی ست انجا معنی العلم نقطة ظاهر شود و در فرمان خود ول
رفت ست یا بکه همه مقدارها در دیده اولیا حقیر نماید زیرا که دیده شان
بنور قدس روشن شود و نور حقیقی از همه چیزها افزون بود پس هر چه
در عالم بود محاذات آن نور باشد در نظر وقت همه مقدارها صغیر نماید
و تواند که این صغر از سطوه و سلطنت قدرت قاهره باشد چنانچه در
وقت عرض فریادات باشد ~~تحقیر~~ شود و اگر وید و تواند که هر چه
صغر آن بود که همه چیزها در دیده شان به یک اندازه بود آری پیش همت بلند
چیزهای کلان صغیر نماید میدانی که بنده خاکی کوهها را بیسر اند

وكل ولي له قدم واني
على قدم النبي بدر الكمال

هر ولی را بقدم شده ملا امرا — شد بر قدم احمد شاه مصطفی
و انکه او شاه است پنج جمال — او که او بر قدم ست بدر الکمال

بیا در مقام پیر ولی را و ... ذات ... اگر او هم باشد
زیرا که واقفان علم اسرار شان ... الهی پاهای ... وی

صلی اللہ تعالی علیہم اجمعین و ہر فردی از انبیای کرام بی تجلی نور سرور کائنات

دم قرب نتوانند زد از انکہ ذات سرور عالم نور است در

ہر پیمانہ بادہ از اسرارش ریختہ اند از ینجا معلوم کہ روح محمدی

ابو الارواح ست و رتبہ خاصہ آنجناب کہ فوق الفوق ست از

ہمہ مراتب و را ابو را بود کہ بالاتر از ان رتبہ الوہیت بودہ است

و پس از نجیبت آن ذات عالی آیات افضل الانبیا ست و ز نبوت معلوم آمدم

کہ رتبہ ولایت دون رتبہ نبوت باشد زیرا کہ نبوت اصل ست و ولایت

ظل آن از ینجا الاولیا تحت لواء الانبیا متحقق میشود پس رتبہ ہر ولی

از رتبہ انبیا مکسوب بود و معلوم کہ رتبہ دیگر انبیا از رتبہ نبوت

محمدی فرو بود لامحالہ ظل آن نبوات از ظل نبوت محمدی

فرو باشد و ظل نبوت محمدیہ دو قسم شد یکی صحبت محمدیہ کہ در صحابہ

کرام بودہ ست و دیگر ولایت محمدیہ اولی از ثانی بالاتر بود لہذا

افضل اصحاب بر افراد اولیاء امت بود پس آنجناب معلی القاب منفرد اند

کہ ہر ولی ظل از مراتب اظلال دیگر نبوات رسیدہ است و رتبہ

من کہ از ان شرف یافتہ ام ظل خاص از اظلال نبوت محمدیہ است

اما بعد از اصحاب کرام الّذین عمّ الله بالقایه یعنی سنّت اهل طریقت
تحریر ده اند مبدا استقبالی سیاه گرده است و تخواهد کرد تا مند شیخ
بقیه القا ... یعنی اصحاب ... نیز از اصحاب است حکماً و مراد از
کمال ... بدر الکمال اگر ذات الله بکبریم منیر زیرا که تعیین کل
کمالات ذات صحبت بود و بر فوقت بدر الکمال یعنی آن بود که
بدر منور ... کمال شمس ... از کمال وصول بود چه
بود با آنکه بار یک لا شرا نور ... او رسانند و آنچه آنرا مستعد
وجود بود آن شناسید

درست العلم حتّی صرت قطبا
و نلت السعد من مولی الموالی

علم را من درس کردم آنچنان	تا که گشتم قطب اقطاب جهان
اوست مولی نسبت مولی غیر او	تربیت را نیست اولی غیر او

یعنی در درس علم ظاهر را بقدری جاهده است که اگر صاحب علم در
تعلیم خود نیت نیک کند و آنرا وسیله وصول الهی سازد بحکم انّه

کارسازند و چند اقطاب بها بود و مطالب علیا بسیار بسیار است الله در بین فقرات

حدیث شریف است متعالی یکی از اشتغال طریقت یا درس علم است هر که

نفس خود را لگام داد درین مجاهده کشد قطب گردد و نیز رمز است که پیر

طریقت را لازم است که در آخر از مدارج علوم ریاضی فقط باشد و تواند

که مراد از علم عالم باطن بود پس حدیث بدین معنی رمز بود که آنجناب اول و شیخ

شروع ارشاد باطن نمود چنانچه مرویست که بهترین زمان در راه فقیر

توبه کرده حیدر اول آنجناب شدند و در فرمان من علی المولی

رمزهاست مراد از مولی الموالی ذات سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود

که از برکات درس علم دین بی واسطه وصول حضور نبوی صلی الله

علیه وسلم شده پس درین فرمان عالی رمز بود با آنکه آنجناب بزبان مبارک

لا فتی لاحد علی بعد الله و رسوله و دیگر جا فرموده اند و بخاری

فی الاصل ربانی و در آخر این خبر فرموده اند و بخاری

سبحانه و عزیز بانه چه مجاهده کبری است که بواسطه آنجناب اکرم

و امداد عبارت از دوست برادر پیر باشد پس این برادر اینجا معنی

طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة تحقیق شده که علم آن

از دیدار یار + حاصل آید اے برادر یاد دار علم باید تا غبار دل رود + نور حق
در جان شاگردان رود + اوستاد مصطفی نور بقاست + اول این تعلیم بما
از خداست + تا توانی علم هر را یادگیر + از طفیل شاه محی الدین پیر

يجالي في هواجرهم صيام
وفي ظلم الليالي كالسواري

تا بعالم در عبادت دایم اند	همه از ضعیف دایم صایم اند
روحی شان گرد لیالی دیده	بی سخن گویا لالے دیده

یعنی در روز مجاهده نفس گرسنگی و تشنگی می‌نمایند و در شبها تا ریگ ها تشنه در یا می
تابان و درخشان بیداری می‌پاید میدان به رجال رفر بود با نکه مریدان انتخاب همه مردانگی
و مردی رسیده اند و هواجر گرما نیمروز را گویند بسیار و از این اگر ظاهر بود اشارت
شب به رنگ تا در ارتکاب مجاهده یعنی نفس را خواری می‌زنند و در به روز تحمل خواری و در شب
به بیداری این سست تعلیم خان آورده شکاری و در تخصیص عبارت صوم در مستی
کرده شده شد ترست بر نفس از تا دیهای دیگر زیرا که قطع ما ثوبت نفس اماره
از عذاب سخ گروه سه فاقه آمد فخر فقرای رمن تا توانی فاقه را در خود بین
فاقه آمد فخر راه مصطفی + فاقه آمد مایه نور بقا + و در ذکر زنده داشتن لیالی

بعد ذکر صوم در رفرست تا کی اکثر شده و اشعار شدت ابتهاج دیگر نگهی ببرید

أنا الحسني والمخدع مقامي
وأقدامي على عنق الرجال

گشت روشن از رخم جان حسن | شمع اسرار باشد جان حسین
بر سر من سایهٔ رحمان بود | پای من بر گردن مردان بود

سلسلهٔ کرسی اجداد پدری آن غوث صمدانی حضرت سید عبدالقادر بن سید ابو صالح موسی بن سید ابو عبدالله بن سید یحیی زاهد بن سید محمد بن سید داود بن سید موسی ثانی بن سید موسی الجون بن سید عبدالله المحض ابن حسن مثنی ابن امام المسلمین حسن مجتبی ابن امیر المومنین حضرت علی مرتضی زوج مقدس سیدة النساء بنت سید المرسلین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین و در نفس ابیه قادریه علیه الحسنی الحسینی وارد شده سید الی را ازین عبارت پیشانی است یعنی از روی نسبت ابوی از اولاد امام حسن رضی الله عنه و لهذا شاه مردان فی سجاد اکبر سید الان بخشیده و از جانب مادری از اولاد امام حسین اصغر رسول الثقلین اند پس شریف النسب اند از طرف پدر و مادر و سلسلهٔ کرسی اجداد مادری آن پیر حضرت فاطمه ام الخیر بنت عبدالله الصومعی بن سید ابو جمال الدین

ابن سید محمد ابن سید محمود ابن سید بابا بهر ابن سید ابو العطا ابن سید سید ابن سید
ابو الکمال ابن سید عیسی ابن سید ابو العلا ابن سید محمد ابن سید علی ابن امام
جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن سید الشهدا
جناب امام حسین رضی الله عنهم اجمعین و مجمع خانه اسرار حقانی را گویند
این تمام خاص اصحاب بعلی القاب و دیگر همه اولیا الله این مقام هر کی را دادند
سوای آن اصحاب که تمام متقی همه اولیا در مرتبه خود فروتر از آن خانه اند اگرچه
درنا رسیده نه اند اما از راز حقانی خانه بیگانه اند این بود معنی قدمی هذه
علی رقبة کل اولیا الله الاولین و الآخرین —

انا الجیلی محیی الدین اسمی
و اعلامی علی رأس الجبال

هست از جیلان کرم ابیات من — زانکه محی الدین لقب دارم یقین
زبده ماهی من سید رجال — رو بدرود هر کسی رائی مجال

در کوشش و طلب اسم شریف رشته ست که طالب باید که به خود را از رو می و طلب و قیام
بدارد تا بر سر هر کی حاصل آید اینجاست که بزرگان این شجره به وجود مسیله بید
دیگر اوقات اما به تا زبان طلبی سید به او روشن است محی الدین پاک کنی محی و بس احیاء ... نمایند

یکی از اسمای الهیه ده بیست و زنده هر دو سه ستاره ها زنده گشت از نور فیضان خدا

مطالع کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف و در جهت ذات مرتبه احدیت سلوک

و بنا بر آن در تفسیر در شرح جمال صحیح گشته ده اینجا یعنی انا من نور الله والخلق

من نوری اول جلوه احمد و او زنده شد سره از نور خدا را با خبر وهی

نسبت چیزی بقا هر وقت فهمیدی که کار خانه نکوهی ای خلق محمدیست

و ... با ستمگران ... کمال آن جنس ... که الاشیاء

تا ... او ... ابولهب از ... کرده آن ... ذات

کردی معنی اسمی ... وارد ... شرح آن ... جمال ...

... ان اسرار از اول نقطه ... نام محمد و از آخر لفظ ...

... از کمال ذات ... مصطفی ... آن ...

... گشته ... باشد ... آن ...

... پیدا ... جمال ...

... تواند کسی ... آن ...

... جمال ... اخلاق ...

وارد ... این کلام مثنوی ...

باشند چنانچه دو شمن نقاره و توانند که این کلمه رست کنایه باشد از شهرت یعنی شهرت من از زمان حد

زیاده شده و توانند که مراد از علم کرا اعلام من یعنی بیرق کامل من است بالای زنجها است

شده و توانند که مراد از جبال اولیا کاملین باشند زیرا که جبال اوتاد زمین اند و

و توانند مراد دنیا و دین باشد و درین وقت هنر بود که قدمی علی رقبة کل اولیاء الله الاولین وا

داشتن و نیز نامی محی دین از اسما دیگر است بالیقین لامکان چون مکان

بر تر لامکانی وان نشان محی دین —

وعبد القادر المشهور اسمی
صاحب العین الکمال

... عبد القادر است	از ازل گشتم ز جام عشق مست
... ال	هست جدم صاحب عین الکمال

... این اسم مبارک مرتبت آنکه عبد از کمال ظهور قدرت قادر

... که قدرت مولی تعالی در وی کارها میکند اینجا معنی عبد القادر

تمام یافت قصیده

الحمد لله والمنة که رساله هذا از مطبع مشتی سید محمد صادق

... واقع ... بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی ...